

معرفی و نقد کتاب:

ملت و هویت^۱

معرفی

کتاب «ملت و هویت» به خامه راس پول، در سال ۱۹۹۹ م از سوی انتشارات راتلیج، لندن در ۲۰۹ صفحه به انضمام نمایه در ۵ صفحه، کتابنامه در ۱۱ صفحه و پانویست در ۲۱ صفحه منتشر شده است. کتاب با پیشگفتاری مختصر شروع شده و با مقدمه‌ای کوتاه ادامه می‌یابد. سپس مؤلف مباحث خود را در پنج فصل تنظیم و ارائه می‌نماید. عناوین فصول به ترتیب عبارتند از: ظهور ملت باوری یا ناسیونالیسم، هویت ملی و هویت‌های دیگر، سه مفهوم از آزادی: لیبرالیسم، جمهوری‌خواهی و ناسیونالیسم، چندفرهنگ باوری، حقوق افراد بومی و ملت و سرانجام آیا پایان کار؟ نوشته با یادداشت‌های مربوط به فصول و نمایه مفاهیم و اعلام به پایان می‌رسد.

معرفی نویسنده

راس پول دانشیار رشته فلسفه دانشگاه مک کوایر استرالیا است. او علاوه بر این کتاب، کتاب دیگری با عنوان «اخلاق و مدرنیته» نگاشته که در سال ۱۹۹۱ م به عنوان کتاب ممتاز از سوی مؤسسه چویس^۲ برگزیده شده است. آنگونه که از پیشگفتار دو صفحه‌ای کتاب برمی‌آید، این کتاب بر اساس مواد و نوشته‌هایی که قبلاً در مقالات مختلف به قلم نویسنده به چاپ رسیده با بسط بیشتر تدوین شده است. اینک معرفی مختصر بخش‌های مختلف کتاب در پی می‌آید:

1-Pool, Ras (1999); Nation and aidentity London: Routledge. 2- Choice

نویسنده در مقدمه ۸ صفحه‌ای کتاب نخست اهمیت ناسیونالیسم را مورد بحث قرار می‌دهد. به اعتقاد او ناسیونالیسم نقش زیادی در تاریخ جهان طی چند قرن گذشته ایفا نموده و هنوز نیز ایفا می‌کند و برای بسیاری از افراد برترین جنبه تاریخ مدرن بوده است. رژیم‌های توتالیتار و اقتدارگرا به اسم ملت به مخالفین و آزادی‌های مدنی تعرض نموده و به نام هویت ملی سیاست‌هایی برای مقابله با مهاجرین و پناهندگان وضع و اجرا می‌کنند. در زندگی روزمره نیز ما ملت را واقعیتی مفروض انگاشته و بدون تأمل، مجموعه معین سرزمینی، روایت‌های خاص تاریخی و گروه‌های خاصی از مردم را به عنوان هموطن و عضو ملت خود و متعلق به خود فرض نموده و در راه ملت فداکاری و کشتار نموده و قربانیان زیادی را تقدیم می‌کنیم و بسیاری از افراد با اینکه می‌توانند در جاهای دیگر با آرامش خاطر زندگی کنند ولی رنج‌های زیادی را تحمل می‌کنند و زندگی خود را به خطر می‌اندازند تا دموکراسی و حقوق مدنی را در کشور خود ایجاد نمایند (ص ۱). از این رو موضوع ناسیونالیسم همواره توجه مورخین، نظریه‌پردازان اجتماعی و حتی فلاسفه قرون ۱۸ و ۱۹م را به خود جلب کرده است. اما با اینکه در بیشتر قرن ۲۰ فلاسفه توجهی به ناسیونالیسم از خود نشان ندادند، طی سال‌های اخیر مجدداً توجه فلسفه سیاسی به ناسیونالیسم بازگشته است.

به نظر پول عوامل چندی در توجه مجدد اندیشه‌ورزان به موضوع ناسیونالیسم مؤثر بوده‌اند که اهم آنها عبارتند از: بحث بین لیبرال‌ها و مخالفینشان درباره ارزش اجتماع، ظهور مسأله چندفرهنگ‌باوری در برخی کشورهای لیبرال دموکراتیک، پیدایش و گسترش جنبش‌های ملی‌گرایانه با ادعای خودگردانی در آمریکا، کانادا، فرانسه، ایتالیا، اسپانیا، اروپای شرقی، آفریقا و آسیا. به هر حال به نظر نویسنده، در جهان مدرن ناسیونالیسم به یک پروژه سیاسی اجتناب‌ناپذیر تبدیل شده است (ص ۵).

پس از این پول سازماندهی کتاب را به این شرح باز می‌گوید. فصل اول عهده‌دار تبیین تاریخ ناسیونالیسم، مفهوم‌سازی و ترسیم فضای معنایی آن است تا در پرتو آن بتوان برخی سؤالات فلسفی را پاسخ گفت. فصل دوم به موضوع هویت و معانی گوناگون آن به منزله مفهومی اجتناب‌ناپذیر در هر بحثی از ناسیونالیسم و به طور کلی مطالعات اجتماعی و فرهنگی، می‌پردازد. مؤلف در این فصل مفهومی از هویت را به

بحث می‌گیرد که هم با الزامات تئوری اجتماعی سازگار باشد و هم با اقتضائات فلسفی (ص ۶). هدف دیگر نویسنده در این فصل این است که مرکزیت این مفهوم را به موضوعاتی مانند تعهد اخلاقی، مسئولیت و عاملیت یا کارگزاری بکشاند.

در فصل سوم نویسنده رابطه بین لیبرالیسم و ناسیونالیسم را در قالب یک مفهوم اساسی برای هر دو یعنی آزادی و نیز یک سنت قدیمی‌تر یعنی جمهوری‌خواهی مدنی مورد بحث قرار می‌دهد. فصل چهارم به بحث درباره چندفرهنگ‌گرایی و حقوق مردم بومی بویژه بازتاب این موضوع در کشور نویسنده یعنی استرالیا می‌پردازد. نویسنده در مقابل این دیدگاه متأخر مبنی بر این که دلایل خوب لیبرالی و دموکراتیک برای حمایت از تابع ساختن مدعاهای چندفرهنگ‌باوری از هویت ملی وجود دارد قرار می‌گیرد. وی بر این باور است که باید شکل قویتری از به رسمیت شناختن مردم بومی در مقایسه با دیگر اقلیت‌های فرهنگی صورت گیرد نه تنها از این بابت که این کار حق آنهاست بلکه از این زاویه که هویت ملی‌مان این موضوع را می‌طلبد. به نظر او این موضوع اخلاقی‌ترین مسأله‌ای است که جوامع پسااستعمار با آن مواجه هستند (ص ۷).

فصل اول: ظهور ناسیونالیسم

نگارنده این فصل را با تعریف ناسیونالیسم به منزله اصلی که ملت را پایه حاکمیت سیاسی می‌داند آغاز می‌کند. سپس نویسنده پرسش از چیستی ملت را مد نظر قرار می‌دهد. اگر ملت ریشه و منبع اقتدار سیاسی است چه چیزی منبع اقتدار سیاسی ملت است؟ چرا این ملت و نه طبقه، دین یا تعهد سیاسی است که مستلزم شناسایی سیاسی است؟ (ص ۹) برای پاسخگویی بدین پرسش نویسنده نقبی نقدگونه به آرای بندیکت اندرسون زده و عنصر تصور^۱ و نیز نقش فرهنگ را در تکوین ملت به بحث می‌گیرد.

نویسنده نخست با تبیین دیدگاه اندرسون مبنی بر تصویری بودن ملت و تأکید وی بر اندازه جوامع و نقد تعریف او، بر نقش عنصر درک مشترک نسبت به جامعه به مثابه یک کل و بر عنصر رابطه، تأکید می‌ورزد. به نظر او این وجود "رابطه" است که ایده جامعه تصویری را موجب می‌شود (ص ۱۱). بدیهی است تکیه بر عنصر "رابطه" ما را از اتکا به عنصر اندازه بی‌نیاز می‌کند. مسأله دیگر در ایده جوامع تصویری اندرسون ناظر به محدودیت‌های مفهوم تصور است. زیرا این ایده کمکی به فهم این نکته نمی‌کند که

1- Imagination



چگونه ما تابع مفهومی می‌شویم - ملت - که خود خلق کرده‌ایم (ص ۱۲). با توجه به کاستی‌های این مفهوم، پول به تصحیح آن برمی‌آید. به نظر او ملت نه تنها یک جامعه تصویری، بلکه شکلی از هویت نیز هست. به عنوان جامعه تصویری ملت موضوع آگاهی است و به عنوان شکلی از هویت شیوه‌ای برای خودآگاهی و دیگرآگاهی است (صص ۱۲ و ۱۳) نویسنده برای فهم این وجوه دوگانه معتقد است که باید از مفهوم تصور فراتر رفت و به مفهوم فرهنگ رسید.

در بخشی دیگر نویسنده با اشاره به موضوع تحول‌پذیری هویت‌ها، به تنوع فرهنگ‌های ملی اشاره می‌نماید. به نظر او عناصر تعیین کننده هویت ملی متفاوت بوده و هر ملتی داستان خاص خود را برای گفتن دارد. اگرچه تنوع زیادی در تعریف ملت وجود دارد اما اشتراکات فراوانی نیز در بین عناصر تشکیل دهنده آن وجود دارد مثلاً هر ملتی دارای سرزمین معین با اخلاق و شناسه‌های خاص مردمش، ادبیات، هنر، موسیقی، تاریخ خاص، حاکمیت و شناسایی از سوی ملل دیگر است (ص ۱۷).

به نظر پول این مسأله مهم است که چرا ایده اجتماع ملی تاکنون این همه در زندگی سیاسی ایفای نقش نموده و به مثابه یک پروژه سیاسی در راستای متحدساختن ملت و دولت عمل نموده است؟ (ص ۱۸). دستیابی به پاسخ این پرسش نویسنده را به نظریه گلنر و رابطه ناسیونالیسم و صنعتی شدن رهنمون ساخت. زیرا برداشت اولیه در میان تئوریسین‌ها این است که ناسیونالیسم فرآورده جهان مدرن است. در باره درستی این گزاره تردید کمی وجود دارد. به نظر گلنر هم اصل ناسیونالیسم و هم مفهوم ملت مولود جهان مدرن بوده و صنعتی شدن عامل آن است. چون در جوامع صنعتی پروژه متحدساختن فرهنگ و سیاست نه تنها ممکن بلکه اجتناب‌ناپذیر گردید (ص ۲۰).

پول سپس در نقد تز گلنر به سه نکته اشاره می‌کند. اولین اشکال ناظر به تاریخ ناسیونالیسم است. زیرا انقلاب صنعتی در انگلستان در نیمه دوم قرن ۱۸ شروع شد در حالی که پیدایش جوامع مورد نظر گلنر تا قرن ۱۹ طول کشید. طبق تئوری گلنر زمان ظهور ناسیونالیسم ضرورتاً قرن ۱۹ است اما رخدادهای تاریخی شواهدی زودتر از این را نشان می‌دهند (ص ۲۱).

دومین انتقاد به گلنر این است که او به چالش بین ناسیونالیسم و دیگر مختصات شیوه‌های مدرن تفکر بی‌توجه است. زیرا گلنر با تکیه بر فرض عقلانیت مدرن معتقد است فقط یک جهان بهم بسته و پیوسته وجود دارد (ص ۲۲) اما او توجه نکرد که روح مدرنیته در تعارض با ناسیونالیسم قرار دارد. زیرا ناسیونالیسم نه بر جهانشمولی،

بلکه بر خاص بودگی هر ملت دلالت دارد. در چهارچوب مفهوم ناسیونالیسم، نه یک جهان بهم پیوسته بلکه هر ملتی جهان خاص خود را داراست (ص ۲۲).

انتقاد سوم متوجه تقلیل گرایی و یک بعدی نگری گلنر است. چون او صنعتی شدن را علت و ناسیونالیسم را معلول می‌داند در حالی که ممکن است بتوان دیگر اشکال اندیشه مثل لیبرالیسم، سوسیالیسم، و بنیادگرایی مذهبی را به عنوان معلول‌های دور صنعتی شدن نیز در نظر گرفت (ص ۲۳).

پول سپس به بیان دیدگاه خویش می‌پردازد و می‌نویسد که ناسیونالیسم به عنوان یک پروژه سیاسی به این دلیل بوجود آمد که راهی جذاب یا برای بسیاری تنها راهی بود که مردم می‌توانستند با تغییراتی که در حال وقوع بود سازگار گردند. بنابراین هدف پول قرار دادن ناسیونالیسم در قالب تغییرات وسیع‌تر سیاسی، اقتصادی و فرهنگی است که شناسه خاص مدرنیته غربی بود (ص ۲۴). آنگاه به توضیح تأثیر هر یک از عناصر سه‌گانه اقتصاد، دولت و فرهنگ بر فرآیند تکوین و رشد ناسیونالیسم می‌پردازد. در بعد اقتصادی، تحول مناسبات بازار از بازار کالاهای کشاورزی، محدود، خودبسته و کوچک به بازارهای بزرگ مبتنی بر تقسیم کار و وابستگی متقابل، توسعه حمل و نقل تا مرحله ایجاد بازار بین‌المللی و کلاً گسترش روابط بازار، فضای اجتماعی فراهم کرد که در درون آن ناسیونالیسم توسعه و رشد پیدا کرد (ص ۲۵).

در حوزه سیاسی نیز رشد فزاینده نقش دولت شامل افزایش قدرت اجبارگر دولت، تحدید مراکز رقیب قدرت، و کنترل بیشتر آن بر محدوده سرزمینی خود در رشد و گسترش ناسیونالیسم مؤثر بود. در حوزه فرهنگ، نیز متعاقب وقوع تحولاتی در زندگی فرهنگی اروپای غربی و امریکای شمالی در دوران اوایل مدرنیته و در نتیجه افزایش انفجار آمیز کمیت و کیفیت مواد چاپی، کاربرد زبان‌های عمومی، و... به تدریج راه برای پیدایش زبان‌های ملی فراهم شد. از طریق این نوآوری‌های جدید از قبیل روزنامه‌ها، شبکه‌های رادیویی، مدارس، دانشگاه‌ها، شعر و رمان و غیره امکان تکوین هویت ملی همزمان با ایجاد فرهنگ و زبان ملی پیدا شد (ص ۲۶).

سپس پول با اشاره به موضوع جدید بودن ملت‌ها، معتقد است ناسیونالیسم زمانی به صحنه آمد که این ایده که مردم متشکل در یک جامعه سیاسی از طریق هویت فرهنگی مشترک وارد گفتمان سیاسی می‌شوند شکل گرفت و عده زیادی از مردم اعتقاد یافتند که هویت ملی بر سایر هویت‌ها اولویت و برتری دارد (ص ۳۲).

در بخش پایانی این فصل، نویسنده نقش عنصر فرهنگ و اراده یا خواست در

تکوین ملت و ماهیت فرهنگی ملت را یادآور می‌شود. وی ضمن قبول نقش عنصر زبان و تشابه فرهنگی در ایجاد ملت، با اشاره به وجود ملت‌های متنوع با گروه‌های زبانی گوناگون بدین نتیجه رسید که علاوه بر عنصر تشابه فرهنگی، وجود خواست مشترک برای تشکیل ملت نیز ضروری است. بنابر این ملت از نظر او گروهی است که "می‌خواهد" از نظر سیاسی به عنوان موجودی مستقل رفتار شود (ص ۳۵).

فصل دوم: هویت ملی و هویت‌های دیگر

واژه هویت مفهوم کلیدی کتاب است که علی‌رغم فاصله گرفتن از کاربرد اولیه اریکسون در دهه ۱۹۵۰م، اما همچنان ویژگی روان تحلیلی او مبنی بر رابطه بین زندگی اجتماعی و خود - فهمی^۱ را حفظ کرده است (ص ۴۴).

پول با اشاره گذرا به دیدگاه فلاسفه در مورد اهمیت هویت شخصی، با نقد این دیدگاه معتقد است که هویت شخصی نیز همانند هویت‌های دیگر اجتماعی است. به نظر وی تمام هویت‌ها در درون و از طریق اشکال خاصی از زندگی اجتماعی ساخته می‌شوند (ص ۴۵). از آنجایی که هویت‌ها از طریق مفهوم خاصی از زندگی اجتماعی شکل می‌گیرد، ما خود را تابعی از تعهدات و محدودیت‌ها، استانداردهای رفتار و معیارهای موفقیت که بوسیله این مفاهیم ارائه می‌شوند می‌یابیم. همه هویت‌ها شامل ارزش‌ها و تعهداتند و اکتساب یک هویت به معنی پذیرش این ارزش‌ها و تعهدات است (ص ۴۶). پول بعد از اشاره به آرای چارلز تایلور در خصوص چیستی هویت انسان با بیان این گزاره که ما فقط واجد هویت فردی نیستیم بلکه از هویت‌های دیگر نیز برخورداریم، و بین مفهوم خود و دیگر اشکال موجودیت اجتماعی رابطه وجود دارد، به این نتیجه می‌رسد که هویت‌ها اجتماعی هستند (ص ۶۵).

از همین نقطه عزیمت نویسنده به موضوع هویت ملی و اهمیت و اولویت آن بر سایر هویت‌ها در طول ۲۰۰ سال اخیر و فداکاری‌های فراوان آدمیان برای حفظ و حمایت از هویت ملی نظر می‌افکند و به طرح پرسش از چیستی هویت ملی می‌پردازد (ص ۶۷). وی با اعتقاد به اینکه ملت فقط شبکه روابط بین آنان که دارای هویت مشترک هستند نیست بلکه شامل مفهومی از جامعه است که اعضای ملت بدان تعلق دارند، به مؤلفه‌هایی چون سرزمین، تاریخ، و میراث مشترک در شکل‌دهی هویت ملی اشاره

می‌کند (ص ۶۹) به نظر نویسنده هویت ملی دستور کار خاص اخلاقی ارائه می‌کند زیرا هویت ملی وجود تعهدات خاصی نظیر ضرورت اهتمام به سرنوشت هموطنان و ضرورت کمک به آنان در برابر بیگانگان را افاده می‌کند (ص ۷۰).

نگارنده سپس با توجه به رابطه هویت ملی و فلسفه اخلاقی و اذعان به اینکه هویت ملی تنها یکی از هویت‌های در دسترس ماست و دلیلی برای تفوق آن بر سایر هویت‌ها وجود ندارد، به تعارض ناسیونالیسم و لیبرالیسم می‌پردازد. زیرا لیبرال‌ها اغلب نسبت به جزئی‌گرایی و خاص‌انگاری ناسیونالیسم بدبینند و ناسیونالیسم نیز در برابر تعهدات جهان‌گرایانه تر لیبرالیسم قرار می‌گیرد. به هر حال از نظر پول داشتن هویت ملی خاص، واقعیت اجتناب‌ناپذیر زندگی مدرن است اما این ضرورت هیچ مشروعیت اخلاقی بدان نمی‌بخشد (ص ۷۴).

در این قسمت نگارنده با ارائه تعریفی از هویت، ضرورت یک فلسفه اخلاق که معیارهایی برای ارزیابی درستی یا نادرستی اقداماتمان بدست دهد را یادآور می‌شود. زیرا به نظر نگارنده، هویت فقط شیوه ذهنی وجود مجموعه‌ای از اقدامات، نهادهای اجتماعی، ارزش‌ها و هنجارهایی است که آن نهادها و هنجارها مستلزم آنهاست. در تحلیل نهائی آنچه ضروری است وجود یک نقطه عزیمت اخلاقی است که از طریق آن بتوان نهادها و کردارهای موجود را ارزیابی کرد. تعیین چنین موضعی موضوع اصلی پروژه فلسفه اخلاقی مدرن بوده است (ص ۷۴).

آنگاه نویسنده به منظور برقراری پیوند منطقی بین مباحث این فصل با فصل آینده یعنی آزادی، با توجه به موضوع مسئولیت جمعی و اخلاقی اعضای یک خانواده و ملت در قبال دیگران، به جایگاه آزادی در زندگی اخلاقی انسان‌ها می‌پردازد (ص ۸۰).

فصل سوم: سه مفهوم آزادی: لیبرالیسم، جمهوری خواهی و ملی‌گرایی

نویسنده فصل سوم را با این گزاره که آزادی مرکزی‌ترین ارزش جهان مدرن است، با هدف بررسی نسبت سه دکترین مهم کنونی جهان با آزادی آغاز می‌نماید. به نظر او دغدغه محوری لیبرالیسم آزادی فردی است تا افراد درباره چگونگی زندگی خود تصمیم بگیرند. در نتیجه تأکید لیبرالیست‌ها بر آزادی انتخاب با آزادی منفی به معنی فقدان هر گونه مداخله از سوی دیگران تعریف می‌شود. لیکن آزادی در سنت قدرتمند جمهوری خواهی توأم با مسئولیت‌های متعدد نهفته در مقوله شهروندی به خصوص مسئولیت حفظ اجتماع سیاسی، به عنوان شیوه‌ای از فعالیت آزاد تصور می‌شود. اما به



نظر نویسنده فهم جذاب‌تر از آزادی شامل این ایده است که فعالیت سیاسی نوعی خود سامان بخشی^۱ است: یعنی از طریق فعالیت سیاسی شهروندان خود را شکل می‌دهند و همزمان دولتی که خود تابع آن هستند را می‌سازند (ص ۸۳).

درک ناسیونالیستی از آزادی آن را زیستن در جهانی سیاسی و اجتماعی که مبین هویت ملی فرد بوده و آن را حفاظت می‌کند، می‌داند. آزادی موضوع بودن و زیستن در خانه خود در جهان است و این نوع بودن و زیستن شکلی از بازنمایی فرهنگی است که رابطه بین فرد و دولت را تشکیل می‌دهد و نه یک فعالیت سیاسی صرف (ص ۸۴).

نویسنده برای اینکه بتواند به مقایسه نائل شود ناگزیر به جایگاه آزادی در جهان کهن نیز اشاره می‌کند. وی با اشاره به مترادف بودن آزادی و شهروندی در یونان و روم قدیم، به تحول مفهوم شهروندی در فرایند تکامل تاریخی تا دوران مدرن پرداخت به طوری که در جهان مدرن برخلاف دوران کهن، آزادی موضوع بیان و اظهار جوهر پیشینی فرد نیست بلکه آزادی قابلیت انتخاب از بین دامنه‌ای از بدیل‌ها است. آزادی بدین معنی است که افراد برای تصمیم‌گیری در مورد اینکه چگونه زندگی کنند، چگونه عمل نمایند و به چه چیزی عقیده داشته باشند آزاد باشند (ص ۸۶). مفهوم کلاسیک شهروندی «ضرورت» را در طبیعت فرد قرار داد و آزادی را در رابطه با آن تعریف کرد اما مدرنیته مسیری متفاوت در پیش گرفت و بر نقش انتخاب و وجود آلترناتیوها در تعریف آزادی تأکید ورزید (ص ۹۸).

در پایان این فصل نویسنده به بیان رابطه آزادی و هویت ملی پرداخته و معتقد است که انتخاب گزینه رها کردن ملت خود و پیوستن به ملتی دیگر امری آسان نیست و حتی برای بسیاری از افراد این انتقال کامل از یک ملت به ملت دیگر و پشت پازدن به تعهدات و مسئولیت‌هایی که توأم با هویت ملی است غیرممکن است (ص ۱۱۱). به نظر پول «آزادی» در انتخاب هویت ملی عنصر محوری نیست. در واقع هویت ملی معمولاً موضوع انتخاب نیست زیرا هویت‌مان جزئی ضروری و نه انتخابی از زندگی‌مان است. اما با این وجود شکلی دیگر از آزادی را در خود نهفته دارد و آن آزادی زیستن در جهانی سیاسی و اجتماعی که ما خود را با آن تعریف می‌نماییم. وقتی در این مفهوم ما آزاد باشیم، در خانه امان در جهان خود هستیم، در جامعه امان با دیگران با یک زبان حرف می‌زنیم، تجربه و احساس مشترکی با دیگران داریم. در این مفهوم آزادی فردی

در ذیل ناسیونالیسم معنی می‌یابد - یعنی مطالبه و خواست اینکه هر فرد دارای ملت خود باشد (ص ۱۱۱).

فصل چهارم: چندفرهنگ‌گرایی، حقوق مردم بومی و ملت

نویسنده در این فصل پس از واژه‌شناسی و تبارشناسی چندفرهنگ‌گرایی و تحلیل علل پیدایش زمینه‌های آن، معنای مورد نظر خود را توضیح می‌دهد. به نظر او چندفرهنگ‌گرایی اغلب برای ارجاع به خواسته‌های سیاسی کلیه اقلیت‌های فرهنگی به کار می‌رود. اما نویسنده آن را در معنایی محدودتر برای ارجاع به مسائل، مطالبات و ادعاهای گروه‌های مهاجر، افراد، خانواده‌ها و اجتماعاتی که از کشورشان به کشور دیگر نقل مکان نموده و ضمن قصد اقامت دائم در کشور، در برابر همانندسازی فرهنگ مسلط آن کشور مقاومت نموده و در صددند شیوه‌های قدیمی زندگی و هویت خویش را حفظ کنند، به کار می‌برد (صص ۱۱۴ و ۱۱۵).

او با نگاهی تاریخی به زمینه‌های شکل‌گیری چندفرهنگ‌گرایی در استرالیا، آن را با تصویب قانون مهاجرت مرتبط می‌داند که با هدف برخورداری از جمعیتی با قدرت اقتصادی بالا به منظور دستیابی به توانایی مقاومت در برابر خطر احتمالی آینده از آسیا اجرا گردید (ص ۱۱۶). اما نتایج حاصله بسیار جدی و عکس مقاصد اولیه ظاهر شد. زیرا به جای تضمین امنیت جامعه همگن و یکدست استرالیا، این کشور را به یکی از نامتجانس‌ترین کشورها در جهان پیشرفته تبدیل نمود.

با این حال وقتی کلمه چندفرهنگ‌گرایی اولین بار از آمریکای شمالی وارد استرالیا گردید، به معنی مداخله بیشتر حکومت در مسائل ناشی از مهاجرت مثل بیکاری، تبعیض، محرومیت‌های آموزشی و... بود. اما به سرعت برداشت جذب مهاجرین در هویت ملی پایان یافت و برنامه‌های مهاجرت با هدف شناسایی و حفاظت از هویت‌های فرهنگی متمایز تصویب شد و بدین ترتیب برداشتی وسیع‌تر از چندفرهنگ‌گرایی اینک در جریان اصلی سیاست‌گذاری استرالیا شکل گرفته است. البته اینک در استرالیا چندفرهنگ‌گرایی معانی متعددی دارد. برای برخی به واقعیت^۱ جامعه متنوع فرهنگی، برای عده‌ای دیگر چندفرهنگ‌گرایی یک ارزش^۲ است و به ضرورت و مطلوبیت تنوع فرهنگی و سرانجام برای بعضی دیگر، چندفرهنگ‌گرایی یک اصل سیاسی^۳ است (ص ۱۱۷).

1- Fact

2- Value

3- Political Principle

پول سپس به طرح این پرسش می‌پردازد که کدام اصل لیبرالیسم می‌تواند اهمیت فرهنگ در هویت و شیوه‌های زندگی را نشان دهد و آن را صیانت نماید؟ وی معتقد است که تنوع فرهنگی بوسیله مهم‌ترین اصل لیبرالیسم یعنی آزادی انجمن‌ها و اجتماعات تضمین می‌شود (ص ۱۱۹). اما نکته اینجاست که کوکاتاس به مسئله تأثیر نابرابری فرهنگی بی‌توجه است. یعنی وقتی یک فرهنگ مسلط وجود داشته باشد، فرهنگ حاشیه‌ای همواره در معرض خطر خواهد بود. در عمل اغلب مردم حق انتخاب اندکی برای مشارکت در زندگی سیاسی و اجتماعی دارند و بر عکس آنهایی که هویتشان با فرهنگ اقلیت تعریف می‌شود با محرومیت‌های عدیده مواجه می‌گردند (ص ۱۲۰). از همین منظر ایده بی‌طرفی دولت را به چالش می‌کشد زیرا دولت را دارای بعد فرهنگی می‌داند (ص ۱۲۲).

او سپس با استناد به تعریف کیملیکا از ملت مبنی بر اینکه ملت یک اجتماع تاریخی، کم‌وبیش به طور نهادینه تکامل یافته، دارای سرزمین معین، زبان و فرهنگ مشترک است، به این نتیجه می‌رسد که بسیاری از دولت ملت‌های مدرن در واقع نه دولت ملت‌های اصیل، بلکه جوامعی چندملیتی هستند که از ملت‌های متعدد در محدوده مرزهای خود تشکیل شده‌اند (ص ۱۲۳). اما از نظر پول کیملیکا به این نکته توجه ندارد که همه این خرده‌ملت‌ها در ذیل یک ملت قرار دارند (ص ۱۲۳).

به اعتقاد پول، چندفرهنگ‌گرایی در قالب دولت - ملت باید به عنوان ایده‌ای درک شود که هم وجود تنوع فرهنگی را اجازه دهد و هم به گونه‌ای باز و انعطاف‌پذیر باشد که تحت تأثیر آن تنوع نیز قرار گیرد. بدین معنی که گروه‌های فرهنگی باید از آزادی تشکیل اجتماعات و انجمن‌ها، مدارس زبانی، گروه‌های لابی و غیره برخوردار شوند (ص ۱۲۵). در دنباله بحث نویسنده به موضوع مهاجرت و مسائل اخلاقی آن در رابطه با لیبرالیسم می‌پردازد. زیرا اگر آزادی نقل و انتقال و اشتغال از حقوق اولیه لیبرالی است مشخص نیست که چرا مهاجرین باید در راه‌های ورودی کشور متوقف گردند (ص ۱۲۷). بعد از بحث‌های بسیار نویسنده به این قاعده می‌رسد که اتخاذ یک سیاست منطقی و انسانی چندفرهنگ‌گرایی مورد نیاز است تا طی آن دولت ضمن اجازه دادن به تنوع فرهنگی تشویق نماید تا این تنوع در خود - فهمی فرهنگی گروه‌های مهاجر ایفای سهم نماید (ص ۱۲۹).

سپس نویسنده نویسنده ضرورت تحول در معنای ناسیونالیسم را متذکر می‌گردد. به نظر او ناسیونالیسم شرایط و بسترهای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ویژه‌ای

داشته که دیگر وجود ندارند. بنابراین نوع هویت ملی که در طول صدها سال گذشته فهم فرهنگی از جامعه لیبرال - دموکراتیک را شکل داده بود در معرض چالش جدی قرار گرفته است. در پرتو چنین شرایطی مفهوم چندفرهنگ‌گرایی نیز تغییر می‌کند. چندفرهنگ‌گرایی دیگر فقط یک اصل سیاسی که مبین خواسته‌های گروه‌های مهاجر برای نیل به جایگاه مناسب در فرهنگ عمومی باشد، نیست بلکه نامی برای همزیستی نه چندان آسان گروه‌های فرهنگی گوناگونی است که با سوءظن و خصومت متقابل با هم زندگی می‌کنند (ص ۱۴۲).

فصل پنجم: پایان مسأله؟

نویسنده این فصل را با بیان این نکته که شرایط اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی‌ای که ناسیونالیسم را در طول بیش از ۵ قرن ایجاد و حفظ نموده اینک در فرایند تغییر غیرقابل برگشتی قرار گرفته است آغاز می‌نماید (ص ۱۴۴). به نظر او در عصر مدرنیته متأخر، یک پروژه ناسیونالیستی فقط بوسیله جنبش‌های سیاسی که آماده‌اند تا برخلاف جریان اصلی زندگی سیاسی، اقتصادی و فرهنگی حرکت نمایند حفظ و تقویت می‌شود نه جریان اصلی حرکت جهان و تحولات ساختاری آن (ص ۱۴۵).

نویسنده در ادامه با بازخوانی مباحث فصل اول مبنی بر بیان عوامل مؤثر بر توسعه و گسترش ناسیونالیسم اولیه شامل توسعه روابط بازار، افزایش انحصار دولت بر قدرت زور و اجبار در چهارچوب سرزمین مشخص، توسعه زبان بومی نوشتاری و تکنولوژی‌های چاپ و اشکال مختلف رسانه‌ها که به تکوین و توسعه حوزه عمومی منجر شد (ص ۱۴۶)، به تحلیل تغییرات حاصله در این ابعاد پرداخت. مثل جهانی شدن شبکه‌های مالکیت و کنترل خارج از انحصار دولت‌ها، جهانی شدن بازار کار و نیز اقتدار کاهش یابنده خود دولت‌ها. به گونه‌ای که می‌توان گفت امروزه سیاست‌های ملی بطور فزاینده‌ای تابع نیروهای جهانی شده است و در درازمدت دولت‌ها - حتی قدرتمندترین آنها - از قدرت مانور کمی برای اعمال کنترل در حوزه اختیارات خود برخوردار می‌شوند (ص ۱۴۷).

تحولات یادشده بطور پارادوکسیکال در حالی که همزمان قدرت دولت را تضعیف می‌کند، باعث بازخیزش ناسیونالیسم‌های سنتی می‌شود مثل خیزش تجزیه‌طلبانه اقلیت‌های ملی کبک و اسکاتلند. به علاوه از نظر تولیدات فرهنگی نوعی تجانس و همگونگی جهانی در زمینه سبک‌های جهانی خوراک و پوشاک، خرید و فروش و



تجارت، معماری جهانی در حال ظهور است (ص ۱۴۸). مضافاً اینکه پیشرفت‌های تکنولوژیک در ارتباطات و رسانه‌ها و استفاده فزاینده از نمادها و نشانه‌ها و امکان شکل‌گیری اجتماعات مجازی، تکوین الگوهای تحرک اجتماعی و مهاجرت باعث تغییر ویژگی‌های بسیاری از مراکز بزرگ شهری مثل پاریس، لندن، نیویورک و... شده است (ص ۱۵۰). نگارنده با توجه به تحولات فوق بدین نتیجه رسید که «ملت» به عنوان مفهوم مرکزی ۲۰۰ سال گذشته و مهم‌ترین اصل سازمان دهنده کلیه فعالیت‌های سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی، دیگر مرکزیتش را از دست داده و ناسیونالیسم دیگر برنامه‌ای برای آینده نیست (ص ۱۵۱). با این حال او یادآوری می‌کند که به هیچ وجه در نتیجه‌گیری اینکه عصر ناسیونالیسم پایان یافته است نباید اغراق کرد زیرا دولت هنوز منابع فراوانی در اختیار دارد و در حوزه‌های مهمی چون دفاع، رفاه، امنیت، آموزش و غیره مسئولیت‌های زیادی دارد (ص ۱۵۳).

پول با توجه به عواقب سوء ناسیونالیسم و ضرورت اتخاذ رویکرد نوین برای مواجهه با مسائل حاد جهانی مثل فقر مفرط بخشی از جمعیت کره زمین، نابرابری فزاینده در کیفیت زندگی و استفاده از منابع جهان، برنامه‌های توسعه سطحی‌نگر که به اعمال خسارت به زمین انجامیده است، تقلیل شدید منابع غیرقابل تجدید، درگیری نظامی، نقض گسترده حقوق بشر در بسیاری از کشورهای جهان، جهان وطنی‌گرایی را به عنوان راه‌حل بدیل معرفی می‌نماید زیرا به نظر او ناسیونالیسم مانع توجه انسان به نیازهای هموعانمان شده و ما را وامی‌دارد تا نسبت به مسائل و نیازهای حاد انسان‌های دیگر در خارج از مرزهایمان غفلت نماییم. بنابراین ضروری است اجتماعات جهانی و آگاهی اخلاقی را جایگزین ملت و هویت ملی کنیم تا بهتر از گذشته بتوان نسبت به مشکلات جهان واکنش نشان داد. خلاصه اینکه جهان وطنی راهی برای آینده است (ص ۱۵۴). زیرا جهان وطن‌گرایی به معنای زیستن در تنوع است که بهتر از ملت می‌تواند به رشد و تقویت تنوع بیانجامد.

نقد و ارزیابی

پس از معرفی کتاب بیان چند نکته در ارزیابی آن از سه منظر شکلی، روشی و محتوایی لازم است. در نگاه نخست کتاب از نقاط قوت بسیاری برخوردار است که ذکر برخی از آنها مفید خواهد بود. اول اینکه از نظر شکلی کتاب «هویت و ملت»، کتابی نسبتاً کم حجم و دارای طرح و چاپ قابل قبول است که نویسنده به خوبی توانسته در

یک سازماندهی نیکو، معانی و مضامین پرمعنایی را در خصوص مفهوم‌سازی ملت، هویت، ناسیونالیسم و هویت ملی در این حجم بگنجانند. دوم اینکه کتاب از نظم، انسجام و ارتباط منطقی خوبی برخوردار بوده و نویسنده به نیکی دیدگاه‌هایش را در تسلسلی قابل قبول ارائه نموده و با طرح پرسش‌هایی روشمند مباحث فصول را در پیوندی متقن با یکدیگر قرار داده است. این کتاب فاقد اغلاط نوشتاری است و ویراستاری ادبی و فنی آن موجب روانی و سلاست متن گردیده به گونه‌ای که جاذبه آن را برای خوانندگان دو چندان ساخته است. نقطه قوت سوم کتاب این است که نویسنده در تحلیل و نقل آرا و دیدگاه‌های صاحب‌نظران گوناگون مثل کانت، هگل، گلنر، کیملیکا و... مقهور اشتهار و برجستگی آنان نشده و با رعایت آداب اجتماعی و روشی نقد به بیان ایرادات آرای آنها پرداخته است. اما با همه این قوت‌ها نباید نسبت به ضعف‌ها و کاستی‌های شکلی، روشی و محتوایی آن غافل ماند. اهم کاستی‌های آن به شرح زیر است.

کاستی‌های شکلی

مهم‌ترین ایراد شکلی اثر، فقدان یکنواختی در چینش و سازماندهی مطالب کتاب است. به عنوان مثال از میان پنج فصل فقط فصل سوم دارای نتیجه‌گیری است و بقیه فصول فاقد آن می‌باشد. علاوه بر آن، علی‌رغم تناسب بین حجم فصول، فقدان سوتیترهای کافی و مناسب در برخی فصول مخصوصاً فصل ۴ دومین ایراد این کتاب است که بدلیل یکنواختی و پیوستگی مطالب، موجب کسالت و ملالت خواننده می‌شود.

ایراد روشی

اگرچه از فحوا و دلالت مباحث و موضوعات کتاب می‌توان به روش و رهیافت نویسنده پی برد، و آن تلفیقی از رهیافت‌های فلسفی و جامعه‌شناسی تاریخی است، اما نگارنده هیچ اشاره‌ای به روش گردآوری داده‌ها و تجزیه و تحلیل خود نمی‌کند و رهیافت مورد نظر خود در پردازش مطالب را مجهول نگه می‌دارد. به گونه‌ای که به نظر می‌رسد عدم اتخاذ روش و رهیافت معین باعث شده نوعی پراکندگی و درهم‌ریختگی روشی و رهیافتی را شاهد باشیم. به عنوان مثال نویسنده روش توصیفی و تحلیل جامعه‌شناسانه تاریخی خود را که در سرتاسر اثر غالب است به ناگاه به لحنی تجویزی



و هنجاری در فصل چهارم و اواخر فصل پنجم تغییر می‌دهد و به جای تحلیل عوامل و روند تکوین جامعه جهانی و جهان وطنی‌گرایی و بررسی آسیب‌شناختی آن، صرفاً از بایدها و الزامات، آرمان‌ها و آرزوها سخن می‌گوید و بدین ترتیب به کلی در ورطه برخورد هنجاری می‌افتد. و این در حالی است که رهیافت فلسفی و جامعه‌شناختی هر یک مبادی و روش‌های مختص خود را دارند.

ایرادات محتوایی

رویکرد نویسنده کتاب در تحلیل و بررسی هویت، هویت ملی و ناسیونالیسم برجسته‌سازی نقش عنصر فرهنگ است. فرهنگ و رویکرد فرهنگی موضوع کلیدی این اثر است و همین کانونی شدن مؤلفه فرهنگ باعث شده تا نقش عناصر اساسی دیگر در آن به کلی مغفول واقع گردد. به عنوان مثال با اینکه نقش عنصر سیاست در تعیین و ترسیم مؤلفه‌ها و حدود و ثغور هویت گروه‌ها و ملت‌ها آشکار است و کمتر هویت‌پژوهی را می‌توان یافت که اهمیت آن را به صراحت بیان نکرده باشد و نویسنده نیز در بخش چندفرهنگ‌گرایی بطور تلویحی بر آن صحنه می‌گذارد، اما عنصر سیاست به انضمام عنصر جغرافیا بکلی از دید وی در بحث هویت مغفول می‌ماند. به گونه‌ای که پس از اتمام کتاب هیچ‌گونه اثرگذاری عناصر سیاست و جغرافیا بر هویت به ذهن خواننده متبادر نمی‌شود.

ایراد دیگر محتوایی آن است که نویسنده علی‌رغم توجه به سطوح متعدد هویت از هویت فردی تا هویت ملی و سپس جهانی، هیچ‌گاه فرآیند انتقال و تحول از هویت شخصی به هویت ملی را مورد توجه قرار نمی‌دهد و روشن نمی‌کند که تحت تأثیر چه عوامل و زمینه‌هایی هویت ملی تکوین می‌یابد. آیا فرآیند تکوین هویت ملی امری خودبخودی و تصادفی است یا اینکه هویت ملی برساخته‌ای زمینه‌پرورده است که کارگزاران متعددی در بستر معین و زمینه‌های خاصی در ساخت آن ایفای نقش می‌کنند و اگر چنین باشد لازم است به آن شرایط، زمینه و بسترها و عوامل و کارگزاران آن نیز توجه می‌شد. بدیهی است که نقش عنصر سیاست در فرآیند تکوین هویت ملی بیش از هر مقطعی برجستگی پیدا می‌کند که نویسنده سهم هویت‌سازی آن را مورد غفلت قرار می‌دهد. با اینکه خود در تحلیل هویت بر عنصر "خواست" و "اراده" در تعریف و تکوین هویت اشاره می‌کند که بطور طبیعی عنصر سیاست در سازماندهی و شکل‌دهی

به خواست مردم از نقش محوری برخوردار است اما هیچ‌گاه بدین موضوع علاقه و توجه نشان نمی‌دهد.

از دیگر نقدهای وارد بر دیدگاه پول اعتقاد وی به موضوع جدید بودن ملت است. وی با رهیافتی تاریخی و توجه به روند تکوین ملت در اروپا و سیر ظهور و تکامل ناسیونالیسم بدین باور قاطع رسید که اساساً ملت پدیده‌ای جدید و متعلق به دوران معاصر و مدرنیته متقدم است. به نظر می‌رسد عاملی که موجب شده پول به این باور نائل شود ناظر به فرایند ملت‌سازی در بخشی از اروپاست نه همه اروپا و نه همه کشورهای جهان. چون به گواهی تاریخ و اذعان بسیاری از پژوهندگان هویت ملی و ناسیونالیسم، در ورای اروپا، ملت‌های قدیمی مانند ایران، مصر و در اروپا یونان با تاریخی درازدامنه و دربردارنده همه عناصر ملت وجود خارجی داشته و دارند که مستلزم تحلیلی متمایز از ملت‌های نوپای اروپایی است. باید توجه داشت که تاریخ اروپا تاریخ جهان نیست و همانند انگاری اروپا با سایر ملل جهان نادیده‌انگاری واقعیات مسلم تاریخی و فاقد وجهت علمی است.

در خصوص تکوین فرهنگ جهانی نویسنده با نوعی تقلیل‌گرایی و خوشبینی نسبت به پیامدهای جهانی شدن و تأثیر آن بر تضعیف، فرسایش و زوال دولت به عنوان مرکزی‌ترین واحد تحلیل در دوران مدرن، تحولات معارض در راستای تقویت هویت‌های فروملی و اقدامات و جنبش‌های مخالف این فرایند را نادیده می‌انگارد و توجه چندانی به تعلقات و دلبستگی‌ها به فرهنگ‌های بومی و محلی که بر عکس جریان جهانی شدن در شرف وقوع هست نشان نمی‌دهد و زودباورانه و ساده‌انگارانه پیدایش فرهنگ جهانی و حتی سیستم سیاسی متناسب با آن یعنی جمهوری جهانی را نوید می‌دهد. در حالی که به نظر می‌رسد با وجود این همه تنوع در تولیدات فرهنگی و پایداری خرده‌فرهنگ‌ها در تعلق نسبت به سبک‌های زندگی خود و اصرار بر بازنمایی آن و مقاومت‌هایی که در اقصی نقاط دنیا در برابر جهانی شدن شکل می‌گیرد، هنوز تا شکل‌گیری فرهنگ جهانی فاصله قابل ملاحظه‌ای متصور است. به گونه‌ای که نیل به این مهم بیش از آنکه مشعر به واقعیت باشد، آرمانی جهانی را ترسیم می‌کند.

علاوه بر این باید توجه داشت که کیفیت واکنش جوامع به جهانی شدن و میزان اثرپذیری آنها از آن و چگونگی تحول به سوی جهان وطنی‌گرایی، متأثر از شرایط و زمینه‌های داخلی آنها و میزان توسعه‌یافتگی فرهنگی - سیاسی و آمادگی تغییرپذیری

مردم آنهاست. طبیعی است قاعده کلی این است که همه ملت‌ها و هویت ملی‌اشان از این تحول ساختاری جهانی تأثیر می‌پذیرند اما میزان و چگونگی آن از ملتی به ملت دیگر تفاوت خواهد کرد. اما نگارنده کتاب نوعی همسان‌انگاری و شبیه‌سازی درباره آینده ناسیونالیسم و میزان گرایش به جهان وطنی‌گرایی را، با صرف‌نظر از تنوع سطح توسعه‌یافتگی ملت‌ها و تفاوت درجه تجانس آنها نشان می‌دهد که تداعی کننده تحلیل‌های خطی و یکتانگار در جامعه‌شناسی است که مدتهاست صحت آن به زیر سؤال رفته است.

آخرین ایراد به این کتاب این است که در بحث از جهان وطنی‌گرایی^۱ نویسنده بیش از آنکه با ارجاع به واقعیات و تحولات عینی میزان تمایل ملت‌ها را بدان واقع‌بینانه به تصویر بکشد، با درافتادن در ورطه ایده‌آلیسم، نوعی آرمان‌خواهی را به نمایش می‌گذارد و به جای هست از باید‌ها سخن می‌گوید. او با بیان این گزاره که دکترین اصلی جهان وطن‌گرایی این است که همه افراد نهایتاً باید دارای ارزش اخلاقی برابر باشند و از حق یکسان برای نیل به یک زندگی ارزشمند و رضایت‌بخش برخوردار باشند (۱۵۸)، آرمان‌گرایی خود را به نمایش می‌گذارد اما نسبت به اینکه در جهان واقعی و بدور از تمینات ما این نوع برابری وجود دارد یا چقدر امکان تحقق آن وجود دارد و اساساً منافع چندجانبه و نابرابری‌ها و بی‌عدالتی‌های ساختاری حاکم بر جهان چه موانعی فراروی تحقق ایده جهان وطنی‌گرایی خواهد نهاد کمتر مورد عنایت نویسنده قرار می‌گیرد. آرزوی تحقق دولت جهانی یا همان جمهوری جهانی ایده‌ای است که از قدمت زیادی تا عصر هلنی‌ها و روم قدیم و کانت برخوردار است و اختصاص به دوران جدید ندارد و عدم تحقق آن تا عصر حاضر حکایت از موانع جدی پیشروی آن دارد و بازگویی همان آرمان‌ها بدون توجه به واقعیات و شرایط داخلی و خارجی نه تنها به حل مشکلات نمی‌انجامد بلکه به بازتولید امیدواری‌های کاذب و در نهایت سرخورده‌گی‌های مضاعف منجر می‌شود.

نویسنده: دکتر علی کریمی (مله)
استادیار گروه علوم سیاسی
دانشگاه مازندران